



## • درآمد

دکتر جلال مجیبیان، از پزشکان قدیمی یزد و دوست و همکار شهید دکتر سیدرضا پاک‌نژاد، موقع مصاحبه درباره آن بزرگوار صادفانه و باصراحت سخن می‌گوید و حتی هیچ ابایی ندارد که از اختلافات خود با آن شهید صحبت به میان آورد. همین واقعیت‌گرایی است که باعث می‌شود، او این پزشک صادق، نام دوست و همکار شهید شما را در ردیف چهره‌های ماندگار قرار دهد. این گفت‌وگو را بخوانید.

## گفت‌و شنود شاهد یاران با دکتر جلال مجیبیان

دوست و همکار دکتر پاک‌نژاد

# شهید پاک‌نژاد در ردیف اول چهره‌های ماندگار است ...

به کسی نمی‌گفت که برو مطب فلان دکتر، بلکه خودش تلفن می‌کرد، وقت می‌گرفت و آن را پی‌گیری می‌کرد تا موضوع به نتیجه برسد. دکتر پاک‌نژاد از هیچ‌گونه مشورتی در کار پزشکی و تخصصی ابا نمی‌کرد. البته در آن زمان، متخصصان زیادی نداشتیم، مثلاً فقط من متخصص زنان بودم. متخصص اطفال هم دو یا سه نفر بیشتر نبودند. به‌علاوه، از نظر مدیریت و اداره امور هم خیلی خوب عمل می‌کرد، تنها مشکلی این بود که گاهی در برخی مشکلات، بیش از اندازه دل‌رحم بود و به عنوان یک مدیر نمی‌توانست افراد خاطی را مجازات کند، یا دست کم نسبت به آن‌ها سخت‌گیری نشان دهد و متأسفانه این موضوع به ضرر خودش تمام می‌شد. من یک‌بار به او گفتم: چرا این کار را می‌کنی؟ گفت من نمی‌توانم، ممکن است اشتباه کنم و این از نظر من قابل قبول نیست. جالب این بود که دکتر از این روش و اخلاق، به‌شدت ناراحت بود.

دکتر پاک‌نژاد، انسان وارسته‌ای بود. آن‌طور نبود که به دنیا اهمیت ندهد، ولی به دنیا هم نجس‌بیده بود، می‌توانست خیلی بهتر و راحت‌تر زندگی کند، چون با تمام مقامات دولتی و روحانی دوست بود و قادر بود هر کاری در این شهر انجام بدهد، ولی در تمام این مدت، حتی یک سفارش غیرمنطقی هم نکرد.

زمانی را که دکتر برای تحصیل به تهران رفتند، به یاد دارید؟

چیزی که خیلی خوب میدانم، این است که مردم یزد هر وقت می‌خواستند به تهران بروند، آدرس خانه پاک‌نژاد در تهران را می‌گرفتند و به امید دکتر پاک‌نژاد به پایتخت می‌رفتند. آن‌طور که می‌گویند، منزل دکتر پاک‌نژاد مملو از افرادی بوده که حاجتی داشتند. ایشان از ارتباطات‌شان کمک می‌گرفتند و مسائل را حل می‌کردند. مثلاً بیمار نیازمندی را به بیمارستان می‌بردند، یا فلان دکتر متخصص را راضی می‌کردند که فلان بیمار را به‌طور رایگان معاینه و درمان کند. به‌طور کلی شنیده بودم که تمام وقت دکتر پاک‌نژاد در تهران با این نوع کارها سپری می‌شود. ■

از زمانی که گوشمان شنیده و چشمانمان دیده و توانسته‌ایم حرف بزنیم، مادر و پدر به‌مان گفته‌اند که اگر قسم دروغ بخوری، کور و کر میشوی. و حالا جرأت نمی‌کنیم قسم دروغ بخوریم، اما تو مجتهد و ملایی، صد تاراه شرعی پیدا می‌کنی که قسم دروغ بخوری. دکتر، به خنده افتاد و گفت درست است، اگر کسی بخواهد، میتواند این کار را بکند، ولی من دروغ نمی‌گویم. بعد از این که دکتر این حرف را زدند، من حرف‌شان را قبول کردم و دوباره دوستی مان از سر گرفته شد.

از آن‌جا که شما در محل کار و زندگی خانوادگی ارتباط نزدیکی با دکتر داشتید، رفتار و اخلاق شهید پاک‌نژاد را چگونه می‌دیدید؟

**دکتر پاک‌نژاد، زندگی خیلی ساده‌ای داشت، اما خیلی خوشحال نبود. بچه‌هایش را خیلی دوست داشت. به‌علاوه، مشکلات معیشتی را تحمل می‌کرد. بادم است یک‌بار خاتمش گله می‌کرد که قسمتی از سقف خانه‌شان خراب شده، اما دکتر آن‌قدر مشغول کار و کتاب و مریض بوده که آن را تعمیر نکرده است.**

دکتر پاک‌نژاد، زندگی خیلی ساده‌ای داشت، اما خیلی خوشحال نبود. بچه‌هایش را خیلی دوست داشت. به‌علاوه، مشکلات معیشتی را تحمل می‌کرد. بادم است یک‌بار خاتمش گله می‌کرد که قسمتی از سقف خانه‌شان خراب شده، اما دکتر آن‌قدر مشغول کار و کتاب و مریض بوده که آن را تعمیر نکرده است.

به لحاظ حرفه‌ای و پزشکی هم باید بگویم که دکتر پاک‌نژاد در حد یک طبیب داخلی، معلومات خیلی خوبی داشت و به هیچ‌وجه در کاری که تخصصی در آن نداشت، دخالت نمی‌کرد. نه این که از زیر بار مسؤلیت شانه خالی کند؛ نه؛ او فقط می‌خواست به همه کمک کند. در همان موارد هم

از ابتدا شروع کنید. با دکتر پاک‌نژاد، کی و چگونه آشنا شدید؟

من، شهید دکتر پاک‌نژاد را از دوره تحصیلات‌شان می‌شناختم. زمانی که زمزمه‌های تغییرات و انقلاب، به‌طور غیررسمی، به گوش میرسید و نشست‌هایی برای دانشجویان در زمینه مسائل اسلامی تشکیل می‌شد؛ که درواقع مقدمه پیروزی انقلاب بود. دکتر پاک‌نژاد، به عنوان یک طبیب عمومی در سازمان تأمین اجتماعی استخدام شد و در بیمارستان هراتی سابق شروع به کار کرد. در عین حال نیز مطبش را در کوچه شاهزاده فاضل افتتاح کرد. دکتر پاک‌نژاد، اگرچه پزشک متخصص نبود، ولی یک طبیب عمومی خوب و استادی دانشمند و صبور بود و پولی را که به دست می‌آورد، برای خودش مصرف نمی‌کرد. دکتر، زندگی خوبی داشت، ولی از طریق طبابت، امرار معاش نمی‌کرد.

البته پدر دکتر فرد ثروتمندی بود و زمین‌های زیادی در قسمتهای پایین شهر داشت. خود دکتر هم به تأسیس یک کارخانه پارچه‌بافی در مقابل بیمارستان سیدالشهدا(ع) اقدام کرد، که شاید هنوز هم وجود داشته باشد، و از این طریق امرار معاش می‌کرد؛ با این‌همه زندگی خیلی ساده‌ای داشت.

شما با همدیگر رفت و آمد خانوادگی هم داشتید؟

بله، به این دلیل که هادی، فرزند اول دکتر، در تهران و در بیمارستان بازرگان متولد شد و به‌خاطر زایمان سخت مادرش، مشکلات زیادی داشت. بقیه بچه‌های دکتر، در بیمارستان دکتر مجیبیان، یعنی بیمارستانی که من مسؤلیت‌ش را داشتم، به دنیا آمدند. به همین دلیل هم با همدیگر خیلی مأنوس بودیم.

هیچ وقت، بین شما اختلافی هم پیش می‌آمد؟

من، یک‌بار، سر موضوعی از دکتر پاک‌نژاد رنجیده خاطر شدم و دکتر پاک‌نژاد برای این که دلم را به دست بیاورد، کمی با من حرف زد، اما من قبول نمی‌کردم و هرچه بیشتر توضیح می‌داد، کمتر قانع می‌شدم. آخر سر، گفت: که اگر من قسم بخورم، تو قانع می‌شوی؟ گفتم: نه؛ خیلی تعجب کرد. گفت: تو قسم مرا باور نداری؟ گفتم: چرا، ما